

پاسخی به نقد دیوان محمود و رکن بکرانی

بهرروز ایمانی

امید سُروری

| ۵۴۳-۵۵۵ |

۵۴۳

آینه پژوهش | ۲۰۷

سال ۳۵ | شماره ۳

مرداد و شهریور ۱۴۰۳



چکیده: این گفتار پاسخی است به نقد آقای فرزاد ضیایی حبیب‌آبادی بر دیوان محمود و رکن بکرانی که در شماره ۲۰۶ مجله آینه پژوهش به چاپ رسیده است. آقای ضیایی در نقد خود، پیش از آن که با رعایت اخلاق به نقد اثر پردازند، کوشیده‌اند که مصححان و پدیدآورندگان اثر را با الفاظ و تعبیرات توهین‌آمیز، آماج بدزبانی قرار دهند.

کلیدواژه‌ها: دیوان محمود بکرانی، دیوان رکن بکرانی، تصحیح متون، نقد متون.

A Response to the Critique of the Divan of Mahmoud and Rukn al-Bakrani

By: Behrouz Imani & Omid Sorouri

Abstract: This paper is a response to Mr. Farzad Ziyaei Habibabadi's critique of the Divan of Mahmoud and Rukn al-Bakrani, published in issue 206 of the "Ayeneh-ye Pajhuhesh" journal. In his critique, Mr. Ziyaei not only criticized the work but also targeted the editors and creators of the work with insulting language before providing a constructive critique.

Keywords: Divan of Mahmoud Bakrani, Divan of Rukn Bakrani, Textual Correction, Textual Criticism.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اهالی تحقیق و تصحیح متون، کم و بیش، با نحو و نحوه نقادی آقای ضیائی حبیب‌آبادی آشنایی دارند و می‌دانند که ایشان در نقدپردازی، گاهی لحنی تند و خارج از دایره اخلاق نقد دارند. در نقدهایی که ایشان بر خلاصه الاشعار (تصحیح خانم نفیسه ایرانی)، کلیات میرکرمانی (تصحیح دکتر وحید قنبری نینز)، مونس نامه (تصحیح خانم دکتر نسرين عسکری)، قصه سلیمان (تصحیح دکتر علیرضا امامی و اردوان امیری نژاد) و... نوشته‌اند، نشانه‌های فراوانی از لحن تند و تعرض‌آمیز ایشان در نقدنویسی دیده می‌شود. متأسفانه مصححان دیوان محمود و رکن بکرانی نیز از تندزبانی ایشان مصون نمانده‌اند. برخی از متون مذکور را که آقای ضیائی نقد کرده است، دیگران نیز به بوتۀ نقد کشیده‌اند، اما با بیانی محترمانه و تأثیرگذار. مسلم است که یک ناقد منصف و آداب‌دان، هنر و فضیلت خود را جولانگاه عقده‌گشایی‌ها و خودبتریبینی‌ها نمی‌سازد و به بزرگ‌نمایی عمدی اشکالات نمی‌پردازد و حُسن و قبح کار را با هم می‌بیند.

آنچه در پی می‌آید، پاسخی است بر نقد آقای ضیائی حبیب‌آبادی بر دیوان محمود و رکن بکرانی که در شماره ۲۰۶ مجله آیین پژوهش به چاپ رسیده است.

۵۴۵

آیین پژوهش | ۲۰۷
سال ۳۵ | شماره ۳
مرداد و شهریور ۱۴۰۳

مصححان دیوان محمود و رکن بکرانی هیچ ادعایی ندارند که کار تصحیح آنها عاری از غلط‌خوانی است، و اصولاً کار تصحیح، بویژه وقتی بر پایه دست‌نوشته‌ای منحصر بفرد و مغلوب باشد، از احتمال غلط‌خوانی دور نخواهد بود، اما تنها توجه کردن به اغلاط و نادیده گرفتن زحمات مصححان، یکسونگری و غرض‌ورزی در نقدپردازی است. مصححان، فروتنانه هر نقد سازنده را می‌پذیرند و تلاش می‌کنند که چاپ بعدی اثر، کم غلط‌تر و منقح‌تر در اختیار محققان قرار گیرد.

مصححان، هر دو دیوان را با همکاری مشترک به زنجیره تصحیح پیوسته‌اند و اگر قوت و ضعفی در کار آنهاست، متوجه هر دو خواهد بود. معلوم نیست که آقای ضیائی از کجا متوجه شده‌اند که دیوان محمود، تصحیح بهروز ایمانی و دیوان رکن، تصحیح امید شرووری است؟ ایشان با این فرض غلط، مصححان را به سرقت مطالب یکدیگر متهم کرده‌اند و با لحنی تعریض‌آمیز نوشته‌اند که «این همسانی‌ها و همخوانی‌ها، نه انتحال و سرقت، بل نموداری از کمال اتحاد و هم‌پیلگی این دو رفیق و همکار است».

آقای ضیائی نوشته‌اند که: مصححان بواسطه اشتغال در کتابخانه مجلس، به مخازن نسخ خطی در چارگوشه جهان دسترسی دارند و از همین رهگذر است که هر از چندی،

یکی از گلهای سرسبد کتابخانه‌ای در گوشه‌ای از گیتی را دستچین می‌کنند تا بازنامه [۴] علمی‌شان نیز فربهی گیرد.

باید گفت که دیرگاهی است کتابخانه مجلس با هیچ کتابخانه و مرکز علمی و فرهنگی جهان، مراوده و رابطه‌ای ندارد و مصححان، هر چه از این گل‌های سرسبد (به قول آقای ضیائی) دستچین کرده و عرضه نموده‌اند، حاصل پیگیری‌ها و تلاش‌های خود آنها بوده است. اکنون تصویر بسیاری از آثار خطی برگزیده و به تعبیر ایشان «دستچین شده» در فضای مجازی سایت‌های مختلف و در دست افراد، قابل دسترس است و همه می‌توانند از آنها استفاده کنند.

نوشته‌اند که: «این دو بزرگوار... در میان نسل ما، الحق، نسخه‌شناسان قابل‌هستند... نسخه‌شناسی دیگر است و تصحیح متون دیگر، خاصه متنی که گلچین شده».

باید گفت که مصححان به گواهی‌آثاری که عرضه داشته‌اند، به فعالیت‌های متن‌پژوهی مشغولند و نه نسخه‌شناسی و هیچ داعیه دانش نسخه‌شناسی ندارند، ظاهراً هنوز ناقد محترم، به درک دُرستی از دانش نسخه‌شناسی نرسیده‌اند، و آن را با متن‌پژوهی اشتباه گرفته‌اند.

نوشته‌اند که: آقای دکتر محسن شریفی صحی، در مقاله‌ای نشان داده‌اند که ۱۳ غزل از غزل‌های رکن بکرانی در دیوان عبید زاکانی راه یافته و مصححان، ملتفت این اختلاط نشده‌اند.

عجبا! مصححان برای تحقیق و تکمیل این دو دیوان، منابع چاپی و خطی بسیاری را دیده‌اند که مشخصات آنها در کتابنامه آمده است و آقای ضیائی هیچ‌ذکری از آنها به میان نیاورده، و به یک مورد نه چندان مهم اشاره کرده و آن را به نوعی، نقص کار مصححان دانسته است. چنان‌که آقای دکتر صحی اشاره کرده‌اند این غزل‌ها در دیوان رکن بکرانی آمده و نویافته به شمار نمی‌روند. ایشان چند رباعی جدید از رکن بکرانی یافته و به اطلاع مصححان رسانده‌اند که إن شاء الله در چاپ دوم لحاظ خواهد شد.

آقای دکتر ضیائی، متن خوان نکته‌بینی هستند و با روح زبان فارسی و ظرایف آن انس و آشنایی دارند و در گشودن دقایق و بیرون شدن از مضایق متون عتیق پارسی ماهرند، اما متأسفانه این بضاعت خود را جولانگاه بدزبانی‌ها و ناسزاگویی‌ها قرار داده‌اند، و چون کار

مصحّحان را «آکنده از غلط‌های فاحش فاضح» دیده‌اند، لذا خود را مُحق دانسته‌اند که آنها را با سخنان تعرّض‌آمیز به باد توهین بگیرند و بی‌سوادى شان را به عالم و آدم نشان دهند و ناآشنایی شان را با «روح زبان فارسی و ظرایف آن» برملا سازند؟

هدف نقد علمی و اخلاقی، بررسی منصفانه و عادلانه اثر است و هیچ پیوندی با ناسزاگویی و به‌سخره گرفتن مدرک تحصیلی پدیدآورندگان اثر ندارد. فرمایش امام علی (ع) در اینجا مصداق دارد که: «انظر الی ما قال و لاتنظر الی من قال».

شماری از اغلاط که آقای دکتر ضیائی برشمرده‌اند، جدای از غلط‌خوانی‌های مسلّم مصحّحان که تذکر داده‌اند، اشکالات تایپی، سهوی و سطحی‌اند که از عدم دقّت مصحّحان ناشی شده است و هر متن خوان مبتدی نیز می‌تواند با اندکی دقّت، این اشکالات را دریابد و نیازی نیست که حتماً با روح زبان فارسی و ظرایف آن آشنا باشد.

در اینجا نگاهی می‌اندازیم به نقدهای ایشان بر برخی ابیات:

وان که داغ خشم جانسوز تو در آتش نهاد روزگارش خوار و سرگردان دواند تا سقر
ضبط کلمه «داغ» در متن «داغش» ثبت شده و مصحّحان آن را به «داغ» تغییر داده‌اند، و آقای ضیائی، همان ضبط ثقیل «داغش» را مرجّح دانسته‌اند و نوشته‌اند: «شاعر به ممدوح می‌گوید: کسی که خشم جانسوز تو، داغ او را در آتش نهاد، یعنی خشم تو آماده داغ نهادن بر او شد، روزگار او را خوار و سرگردان تا سقر می‌دواند».

باید گفت که:

شاعر در بیت قبل، در ستایش ممدوح گفته است:

آن که او را سایه لطف تو بر سر او افتاد آسمانش تارک خورشید و مه سازد مقرر
(ص ۴۴)

چنان‌که می‌بینیم، شاعر در این بیت، ترکیب «سایه لطف» را برای دوستان ممدوح، و در مقابل در بیت بعد، ترکیب «داغ خشم» را نیز برای دشمنان او آورده و با این قرینه‌سازی، نوعی تضاد بین ترکیبات برقرار کرده است. داغ در این بیت در مفهوم مجازی «تاب و حرارت» در مقابل «سایه» قرار گرفته و معنی آن این است که: «تاب خشم تو جان آن که را در آتش نهاد، یعنی سوزانده، روزگار او را تا سقر خوار و سرگردان خواهد دواند».

حال چرا باید در اینجا، غلط کاتب را درست تلقی کنیم و مجبور شویم با درست‌انگاری این غلط، مفهوم ساده و روشن بیت را به طور دیگر توجیه کنیم.

از سُم چون آهن‌گه پیکر آن بادپای تا فلک بررفته خاک و اندروگم گشته خور نوشته‌اند که «گه پیکر صفت سُم است که درست نمی‌نماید... و صورت درست بیت که کاتب در نوشتن آن خطا کرده، چنین بوده است: از سُم چون آهن آن کوه پیکر بادپای، اما مصحح بی‌توجه بدین نقیصه از آن درگذشته‌اند».

مصححان این قدر می‌دانند که در سنت ادبی، اسب را در بزرگی جثه به کوه تشبیه می‌کنند و نیازی به توضیح نیست، بر خلاف تصحیح غلط ایشان، ضبط صحیح بیت همان است که مصححان آورده‌اند و باید به جای «گه پیکر آن»، «گه پیکران» باشد.



آفتاب‌آسای پی‌آسایش خلق جهان برکشیدی تیغ و بر آرام برگزیدی سفر معنی این بیت، بسیار روشن است و مصححان آن را سهواً بر عکس معنی کرده‌اند و ناقد محترم این سهو را بسیار جدی گرفته و فریاد برآورده‌اند که: «آقای دکتر، این معنی سراسرستی را وارونه فهمیده‌اند... اکنون باید از مصحح ارجمند که دکتر زبان و ادبیات فارسی هم هستند، پرسید کیست که برای آسایش خلق جهان، تیغ برکشد و در عین حال، آرامش و راحت را بر سفر ترجیح دهد؟».

چنان‌که خود ناقد نیز متذکر شده‌اند، معنی بیت، بسیار سراسرست و روشن است، و این وارونه‌نویسی معنای بیت، ناشی از سهو مصححان بوده است و ربطی به «ناآشنایی آنان با روح زبان فارسی و ظرایف آن» ندارد.

بیرون ز فرط عزت و نفس کمال فضل چون نیک بنگری، نبود عیب دیگرم نوشته‌اند: «از آنجا که بنده معنای مصراع نخست را درنیافتم، گمان برده‌ام صورت درست آن باید چنین باشد: بیرون ز فرط عزت نفس و کمال فضل».

در نسخه چنین است و ظاهراً حرف عطف «و» باید پس از کلمه «نفس» بیاید تا معنای محصلی داشته باشد. این نکته چندان در فهم معنی مصرع موضوعیت ندارد که ناقد محترم، معنی آن را درنیابد.

کلمه «بیرون» در اینجا در مفهوم حرف استثنا «جز» است و شاعر به ممدوح می‌گوید که: «اگر با دقت بنگری، بغیر از فرط/زیادی عزت نفس و کمال فضل، عیب دیگری ندارم» و در واقع تلویحاً به ممدوح می‌گوید که در این روزگار، عزت نفس و کمال فضل، عیب به شمار می‌رود و من این دو عیب را بیشتر دارم.

زهی زرشحه طبع، زهاب چشمه عقل زهی زلمعه فکرت چراغ بینا دل نوشته‌اند: «بر نگارنده معلوم نشد که «چراغ بینا» ترکیب وصفی است یا اضافی و معنای مصراع با این ضبط چیست؟»

بینا در اینجا در معنای مجازی روشن، در مقابل خاموش است و مفهوم مصراع مشخص است و نیاز به توضیح آن نیست. شاعر به ممدوح می‌گوید که با تابش اندیشه تو چراغ دل روشن می‌شود، یعنی دل، صاحب بصیرت می‌شود.

زهی ز قطر نوال تو خیره، بحر محیط زهی ز قصر جلال تو طیره، اوج زحل در این بیت، مصححان، ضبط متن را که کلمه «تیره» بوده، به «طیره» تغییر داده‌اند، و ناقد محترم، همان ضبط کلمه تیره را درست دانسته که بر وزن خیره، و معنی آن با توجه به لغتنامه دهخدا (یادداشت به خط مؤلف) خجل است.

اولاً در واژه‌نامه‌های کهن، واژه «تیره» در معنای «خجل» نیامده و شواهد معتبر و زیادی برای کاربرد آن در این معنی وجود ندارد، تنها مرحوم دهخدا با توجه به بی‌تی از فردوسی، آن را در معنای «خجل» گرفته است:

ز دیدار او مشتری تیره بود خرد پیش رویش همان خیره بود
این بیت در چاپ استاد خالقی مطلق و نسخه‌های معتبر شاهنامه نیست و در چاپ ماکان (ج ۴، ص ۱۸۴۶) آمده و نمی‌توان به اعتبار ضبط آن تکیه کرد.

ثانیاً در برخی فرهنگها، طیره به کسر اول نیز آمده است.

ثالثاً در اشعار فارسی، بیشتر کلمه طیره آمده که در همان معنی خجل و شرمسار است (ر.ک لغتنامه).

مسعود سعد:

خجل و طیره ام ز دشمن و دوست نیک رنجور و سخت حیرانم
پیوسته طیره و خجل است ابر و آفتاب زان لفظ درفشان تو و دست زرفشان
(دیوان مسعود سعد سلمان، چاپ محمد مهیار، ج ۱، صص ۶۱۵، ۷۲۵)

با توجه به دلایل مذکور، سندیت کلمه «طیره» در بیت مذکور، بیشتر از کلمه «تیره» است و نمی‌توان با استناد به یادداشتی از لغتنامه دهخدا، گزینه مصححان را غلط دانست. «دلایل قوی باید و معنوی».

سیاهه را [می]بینی چو دانه انگور که آن به باده گلنارگون درآغاری
ناقد محترم معتقد است که مصححان، «به جای تصرف نابجا در ضبط
دستنویس، کافی بود بتوانند شعر را درست بخوانند: سیاهه (سیاهه‌ای) را بینی چو
دانه انگور».

شاعر این بیت را درباره عارضه چشم خود گفته و منظور آن است که سیاهه چشم او
مانند دانه انگوری است که آن را به باده سرخ آغشته باشند. این سیاهه در چشم معرفه
است و اگر با (یاء نکره و یاء وحدت) خواهد شود، آیا معنای محصلی خواهد داشت؟

تا به دعوی این خران برخاستند باد بازار هنر یکسو نشست
ناقد محترم؟ در نقد این بیت نوشته‌اند:

«باد بازار هنر چگونه بادی است و این باد از کجا صادر می‌شود؟ مگر باد می‌تواند یکسو
بنشیند؟ ظاهراً واژه درست در اینجا بار است. در این صورت، بیت اشاره دارد بر این که
گاهی خران به گونه‌ای از جای بر می‌خیزند که بارشان کج می‌شود و به یک سو متمایل
می‌گردد. ضرب المثل «بار کج به منزل نمی‌رسد» نیز با این موضوع مربوط است».

ناقد محترم برای این که توجیه کند کلمه «بار» درست است و نه «باد»، توجیحات و دلایل
نابجایی آورده است.

در این بیت، آشکارا کلمه «باد» در نسخه ثبت شده و دوم این که ما در اینجا نه با «خر» سروکار داریم و نه با بار کج و متمایل. خطاب شاعر به مدعیان فضل و دانش است که چون آنان بر سر کار آمدند و برخاستند (قد علم کردند)، باد (شکوه) بازار هنر تنزل گرفت (نشست).

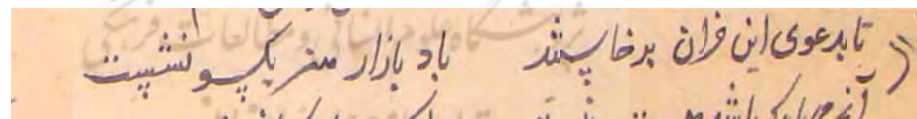
این که ناقد محترم گفته این باد از کجا آمده، باید گفت از آنجا آمده که یکی از معانی مجازی باد، شکوه و ابهت و هیبت است و شاهد معنوی آن در متون آمده:

فزاینده باد آوردگواه فشاننده تیغ از ابر سیاه
(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۲۰۵)

باد تا باد ملک را بازار شاه از او، او ز شاه برخوردار
(حدیقة الحقیقه، ص ۶۱۲)

حتی اگر ضبط «بار» هم درست باشد، باز نیازی به آن منطق تراشی‌ها نیست، و مفهوم بیت روشن است: ارزش بار (متاع) بازار هنر با ترقی این مدعیان فضل و هنر، تنزل گرفت.

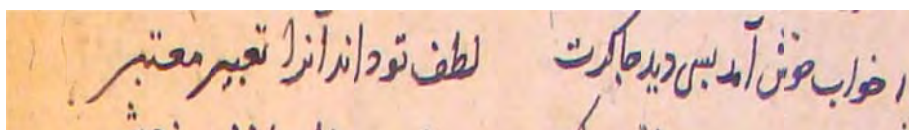
اما «یکسو نشستن باد» یعنی چه؟ در نسخه دیوان رکن بکرانی، آشکارا «کلمه یکسو» ضبط شده و شاید بتوان حدس زد که این کلمه را کاتب غلط نوشته و درست آن «یکسر» است، و معنی بیت چنین می شود که: شکوه و ابهت بازار هنر به طور کلی از میان رفت.



باید گفت که ظاهراً تعبیر «یکسو نشستن»، مثل عبارت «یکسو شدن» است، و یکسو شدن در فرهنگها به معنای «از میان شدن»، «دور شدن»، «به کناری نشستن» و... است (ر.ک: لغتنامه)، و با این توضیح، مصرع را چنین می توان معنی کرد: شکوه بازار هنر از میان شد.

نیز باید توجه داشت که یکی از معانی نشستن، سپری شدن است (ر.ک: لغتنامه) است و در این صورت نیز می توان مصرع را چنین معنا کرد: شکوه بازار هنر از میان شد و پایان یافت. نیز باید تناسب بین «باد» و «سو» (سمت وزیدن باد) و نشستن (فروکش کردن باد) را از نظر دور نداشت.

خواب خوش آمد [؟] شبی دید چاکرت لطف تو داند آن را تعبیر معتبر
ضبط مصرع چنین است و مصححان علامت سؤال در برابر کلمه «آمد» نهاده‌اند تا به
حدس و گمان خود متکی نباشند، و ناقد محترم آن را «امید» پنداشته که شاید درست
باشد و شاید غلط، و پنداشت او گمانی بیش نیست.



زینت ملت نماند و رونق ایمان برفت چشم دولت را چراغ و چشم دین را جان برفت
بر همگان روشن است که «چشم» دوم در مصرع دوم، باید «جسم» باشد و نباید این غلط
تایپی را نیز به پای ناآشنایی مصححان با روح و ظرایف زبان فارسی نوشت و فریاد برآورد
که: «... مناسبت جسم با جان... نتوانسته است جناب دکتر مصحح را به باغ آورد». این
دیگر نمی‌تواند جز مصداق عیب تراشی، چیز دیگری باشد.

از آن با داغ حسرت جان لاله وزین در باب غیرت سنبل تر
کلمه «باب» نیز در این بیت غلط تایپی است و درست آن با توجه به کلمه داغ، تاب
است، اما ناقد محترم با چه لحن و ادبیات ویژه خود، مصححان را به باد توهین بسته
است: «ظاهراً آقای دکتر را التفاتی به این مسائل نیست و ایشان را فقط سودای تولید
متون در سر است». شگفتا! تذکر یک غلط تایپی، این همه ناسزا می‌طلبد؟

باز بنفشه خط تو، سلسله بر سمن فکند عشق تو آتشی دگر، بر دل مرد و زن
ناقد محترم نوشته است که باید مصرع را چنین خواند: «تا ز بنفشه، خط تو سلسله بر
سمن فکند... و ترکیب «بنفشه خط» بی‌وجه است».

در نسخه دیوان به صورت «باز» آمده و مصححان این ضبط را حفظ کردند که البته
معنای محصل هم دارد.



این که ناقد محترم گفته ترکیب «بنفشه خط» بی وجه است، قول خود او بی وجه است، و این ترکیب در متون کهن بارها به کار رفته است:

خرم بهار خواند عاشق تو را که تو لاله رخ و بنفشه خط و یاسمن تنی
(دیوان منجیک ترمذی، ص ۲۵۰)

ای گل رخ بنفشه خط نسترن عذار شمشاد زلف و سرو قد و نسترن سلب
(دیوان قوامی رازی، ص ۳۵)

کردند دلبران بنفشه خط چمن از حلقه های طرّه شمشاد گوشوار
(دیوان سیف اسفرنگی، ص ۸۵)

غرق شود مهر و ماه در عرق کائنات گر نگشاید ز رخ رای تو روزی نقاب
در اینجا نیز با توجه به مفهوم بیت، فعل «نگشاید» درست و «بگشاید» غلط تایی است، اما باز هم در اینجا ادبیات سخره آمیز ناقد محترم گُل کرده و جار زده است: «کاش آقای دکتر برای تشحید ذهن نوآموزان متون، در توضیحات کتاب گفته بود که چرا کائنات در عرق مهر و ماه غرق می شوند؟».

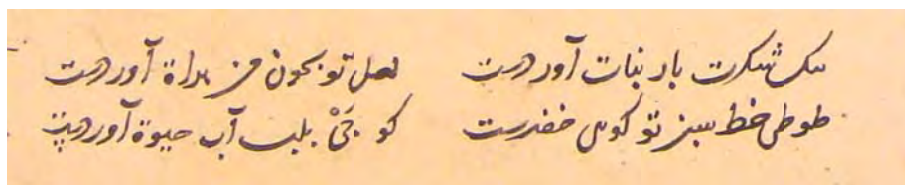
حدیث شعر من و حضرت تو دانی چیست؟ حدیث زیره کرمان و قطره دریا

این بیت در جنگ ۲۴۴۶ دانشگاه تهران، این چنین ضبط شده و مصححان آن را تغییر ندادند و مفهوم بیت هم روشن است. مثل زیره به کرمان بردن و قطره به دریا آوردن، نکته ای نیست که مصححان آن را ندانند و محتاج تذکر و تفهیم و افاضات ناقد محترم باشند.

طوطی خط سبز تو گویی خضر است کو جی به لب آب حیات آورده ست

ناقد محترم به این نتیجه رسیده که در این بیت، واژه «جی» غلط است و درست آن باید «جان» باشد تا معنی بیت درست باشد. هر چند این ضبط، توجیهی مطلوب است، اما آن هم حدسی بیش نیست.

چنان چه در تصویر نسخه دیده می شود، کاتب، آشکارا واژه «جی» را مشکول نموده است و ظاهراً قصد او از این کار، این بوده که خواننده دچار غلط خوانی نشود.



مصطحان بدون این که دست ذوق را در تصرف این واژه دخیل کنند، ضبط متن را همچنان باقی گذاشتند، و با توجه به این که واژه «جی» نام قدیم اصفهان بوده و معنای دیگری از او در فرهنگها نبوده که با مضمون و مفهوم این بیت پیوند داشته باشد، لذا در توضیحات، معنی «جی» را متذکر شدند، و آب حیات را هم استعارتی از «زنده رود» حدس زدند و چون مفهوم بیت نارسا بوده، توضیحی در باب مفهوم بیت ارائه ندادند. حالا اگر ضبط این کلمه «جی»، جان، حی، کوچی (در تقارن با کو) است، گمانی بیش نیست و نیازمند بررسی بیشتر است.

هم قرینگی استعاری و تشبیهی «زنده رود»، «آب حیات/ آب حیوان»، «خضر» و «جی» در شعر فارسی دیده می شود.

سعید هروی در توصیف اصفهان:

آب حیوان است گویی پیش بستان ارم زنده رود او که دارد باغ کاران بر کران
(ترجمه محاسن اصفهان، ص ۵۳)

آوی:

زامتراج آب رود زنده رود و خاک جی یافت نوح و خضر و عیسی قوت روح الامین
(همان، ص ۵۶)

سخن آخر

متأسفانه دیرگاهی است که نشریه متین و وزین «آینه پژوهش» که در رکود سایر مجلات علمی، بازتاباننده گفتارها و نوشتارهای ارزشمند علمی بوده و هست و در نیت زلال بانیان و مسئولان شریف و فهیم آن هیچ کدورتی نیست، جولانگاه هتاک‌ها و فحاشی‌های برخی افراد شده و ناخواسته در حرمت شکنی محققان سهم شده است. بهتر است که دست اندرکاران این نشریه، اصول نقد اخلاقی را به مخاطبان بیاموزند و مروج هتاک‌ها و فحاشی‌ها نباشند.

منابع

- آینه پژوهش، «نقدی بر تصحیح دیوان محمود بکرانی و دیوان رکن بکرانی»، فرزاد ضیایی حبیب آبادی، سال ۳۵، شماره ۲۰۶، ص ۳۵۵-۳۷۲.
- ترجمه محاسن اصفهان، به کوشش عباس اقبال، ویراستار محمدرضا زادهوش، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۵.
- جنگ اشعار، دستنویس شماره ۲۴۴۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة، ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی، محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- دیوان سیف اسفرانگی، به تصحیح فرزاد جعفری، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۶.
- دیوان قوامی رازی، به تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپخانه سپهر، ۱۳۳۴.
- دیوان محمود بکرانی و دیوان رکن بکرانی، به تصحیح بهروز ایمانی و امید شروری، انتشارات بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۴۰۱.
- دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح محمد مهیار، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۴۰۰.
- دیوان منجیک ترمذی، به تصحیح احسان شواربی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۹۱.
- شاهنامه فردوسی، به تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- شاهنامه فردوسی، به کوشش ترنر ماکان، کلکته، ۱۸۲۹ م.
- لغت نامه دهخدا، علامه علی‌اکبر دهخدا، مؤسسه لغت نامه دهخدا.